



رباعیات خیام از شورانگیزترین رباعیات زبان فارسی است که به دلیل اندیشه های عمیق آن شهرت جهانی یافته است. در کتاب زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی و ادبیات فارسی ۵ و ۶ تخصصی چندین رباعی از خیام آمده است؛ از این رو شناخت بیشتر افکار و اندیشه های خیام از ضروریات امر آموزش و تدریس است.

○ ○

خانم پورنعمت رودسری دبیر زبان و ادبیات فارسی شهرستان بوشهر و مدرس مرکز تربیت معلم آن شهرستان است وی در این مقاله به موضوعاتی چون افکار خیامی، شک خیام، قناعت و رضا، توحید به همراه نمونه های فراوان اشاره کرده است.

○ ○

نوشته بود، به فیتز جرال داد. علاقه ی او به خیام از همین هنگام شروع شد. در ژوئن ۱۸۵۷ یعنی قریب یک سال پس از آن رونوشتی از یک نسخه ی خطی دیگر رباعیات خیام در کلکته به دستور «کوئل» تهیه شده بود، به دست فیتز جرال رسید.

معرفی حکیم «ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری» معروف به حکیم عمر خیام<sup>۱</sup> به عنوان یک فیلسوف و ریاضی دان و منجم قرن پنجم و اوایل قرن ششم ه. کار استادان متخصص در آن علوم است و من نوسفر در راه دراز ادبیات بیش از همه او را شاعری ایرانی می بینم که شهرتی جهان گیر دارد؛ با رباعیات اندکش که بنا به عقیده ی دکتر «محمد معین» جمع رباعی های اصیل او به ۱۸۰ نمی رسد.<sup>۲</sup> می گویند شهرت جهانی او مرهون ترجمه ی آزاد «ادوارد فیتز جرال»<sup>۳</sup> شاعر انگلیسی است که نخستین بار در سال ۱۸۵۹ م. به طبع رسیده است.

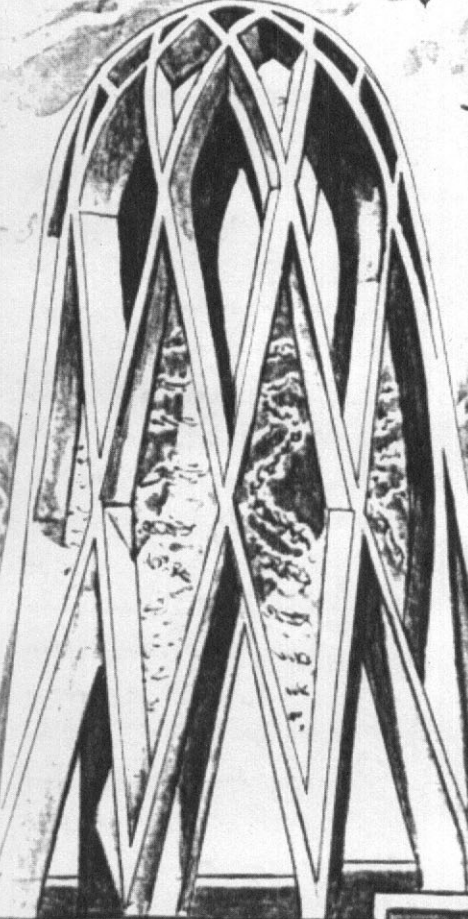
نسخه ی بادلیان دارای ۱۵۸ رباعی و نسخه ی کلکته دارای ۵۱۶ رباعی بود. «فیتز جرال» این هر دو نسخه را به دقت مطالعه و آن ها را با یکدیگر مقابله کرده، منظومه ی خود را از روی آن ها ساخت. نخستین صورت چاپ شده ی آن در ماه مارس ۱۸۵۹ بدون اسم شاعر انگلیسی تحت عنوان **Rubaiyat of Omar Khayam Of**

«فیتز جرال» آشنایی خود را با زبان و ادبیات فارسی مدیون تشبیه یق های «ادوارد کوئل»<sup>۴</sup> دوست فارسی دان خویش است. «کوئل» در ژوئیه ی ۱۸۵۶ نسخه ای را که از روی یک نسخه ی خطی رباعیات خیام در کتاب خانه ی بادلیان دانشگاه آکسفورد

Nishbour مقارن پنجاهمین سال عمر فیتز جرال انتشار یافت.<sup>۵</sup> افکار فلسفی و جاذبه و هنر شعری رباعیات خیام بود که فیتز جرال را شفته ی خود کرد و او با الهام از آن ها توانست جهانیان را به ستایش شاهکار خیام و خود وادارد.

# حالی خوش باش و عمر بر باد رفته

□ منیژه پور نعمت رودسری - بوشهر



هستی است و سؤال هایی که بشر همیشه با آن روبه رو بوده است:  
دریاب که از روح جدا خواهی رفت  
در پرده ی اسرار فنا خواهی رفت  
می نوش ندانی ز کجا آمده ای  
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت.<sup>۶</sup>  
این همان تفکری است که در آثار پیشینیان و نیز معاصران می توان دید.  
پس چرا رضاقلی خان هدایت می نویسد: «خیام حکیمی فاضل بود اما نیک نام نیست.»<sup>۷</sup> برخی معتقدند که «گروهی از رباعیات او دارای محتوای لذت پرستی و پوچ گرایی و بی اساس تلقی کردن هستی می باشد و به جهت ناسازگاری با عقاید فلسفی و مذهبی وی موجب فرو رفتن این شخصیت در ابهام شدید گشته است.»<sup>۸</sup> او را اپیکوری می دانند. هر چند که ابیقور یا اپیکور<sup>۹</sup> لذت را غایت مطلوب بشری می دانست و می گفت که لذت خیر مطلق است و همه ی افعال ما باید متوجه کسب آن باشد ولی از این لذت قصد او لذات پست نبود بلکه نظرش به لذات روحانی و کسب فضایل بود.

خیام زیبایی ها و جلوه های دل انگیز زندگی را می بیند اما این که همه چیز دگرگون خواهد شد و مرگ خواهد بود، ذهن او را به خود مشغول می کند.  
او سبزه ی بر کنار جو رسته و دشت لاله زار را از لب فرشته خو و خون شهریاری می داند. چه بسا که فردا از خاک او نیز سبزه ها بروید.  
هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته خوبی رسته است

با بر سر سبزه تا به خواری ننهی  
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است  
\*\*\*  
در هر دشتی که لاله زاری بوده است  
آن لاله زخون شهریاری بوده است  
هر جا که بنفشه از زمین می روید  
خالی است که بر روی نگاری بوده است  
\*\*\*  
دقت او در اجزای خاک خورده ی انسان و توجه به این که:  
«هر ذره که در خاک زمینی بوده است پیش از من و تو تاج و نگینی بوده است»،  
او را وامی دارد که تادم را غنیمت شمرد و فرصت توانایی را دریابد:  
از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن  
فردا که نیامده است فریاد مکن  
برنامه ده و گذشته بنیاد مکن  
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن  
رباعی بالا این شعر عربی منسوب به حضرت علی «ع» را فریاد می آورد:  
ما فات مَضَى و ماسیأتیک فاین؟  
اغتنموا الفرصة بین العدمین  
و هم چنین این حدیث را:  
ماضی یومک فائت و آتیه متهم و وقتک  
مغتنم فبأدر فیه فرصة الامکان و ایاک بان  
تثق بالزمان<sup>۱۰</sup>  
یعنی آنچه از امروز گذشت از دست رفت و آینده تهمت زده «مشکوک» و وقت تو مغتنم است. پس فرصت توانایی را دریاب و مبادا که به زمان اعتماد کنی.  
عالم از نظر خیام کهنه رباطی است که آرامگه اسب ابلق صبح و شام است یا به قول فیتز جerald «کاروان سرای ویرانی است که

**۱- تفکر عرفانی و فلسفی خیام:**  
خیام ژرفای اندیشه ی حکیمانه ی خود را در قالب کوتاه رباعی می گنجاند و ما را به همراه تحیر متفکرانه ی خود در برابر اسرار خلقت و ناپیدایی سرنوشت بشر به حیرت می کشاند.  
اندیشه ی خیام تأمل و تفکر در راز

درهای دوگانه اش شب و روز است.<sup>۱۱</sup>  
این کهنه رباط را که عالم نام است  
آرامگه ابلق صبح و شام است  
بزمی است که وامانده ی صد جمشید  
است

قصری است که تکیه گاه صد بهرام است  
این بی ثباتی دنیا و عبرت انگیز بودن آن  
سعدی را نیز وامی دارد تا مثل خیام و هر  
انسان دورنگر و ژرف اندیشی بیندیشد:

زدم تیشه یک روز بر تل خاک  
به گوش آدم ناله ی دردناک  
که زنه‌ار اگر مردی آهسته تر

که این جاد دل و چشم و گوش است و سر  
و در نتیجه او را هم نگران کند و به اغتنام  
فرصت و ابدارد و خیام وار بگوید:

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود  
نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را  
و هم چنین این تفکر در شعر خاقانی نیز  
دیده می شود:

خون دل شیرین است آن می که دهد رز بن  
ز آب و گل پرویز است این خم که نه‌د دهقان  
و اوست که هر دندان‌ه ی قصر ایوان  
مداین پندی نونو به او می دهد و او از بن  
دندان پسند سر دندان‌ه را می شنود که به او  
می گوید: «تو از خاکی ما خاک توایم  
اکنون».

اما این خیام است که برچسب وانگ  
خوش باشی به او زده می شود و او را  
فیلسوفی شکاک معرفی می نماید.

### ۱-۱- شک خیام

شک خیامی نتیجه ی تفکر در هستی  
است. تأثیر ناپیدایی سرنوشت بشر است  
بر فکر او. او دریافته که از درک هستی  
عاجز است:

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت  
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت

هر کس سخنی از سر سودا گفتند  
زان روی که هست کس نمی داند گفت  
مگر نه این است که عجز از شناخت،  
خود شناخت است؟

و خیام هم این گونه به شناخت رسیده  
است:

آن‌ها که خلاصه ی وجود، ایشانند  
بر اوج فلک براق فکرت رانند  
در معرفت ذات تو مانند فلک  
سرگشته و سرنگون و سرگردانند

این عجز از شناخت را «سنایی» عارف  
و شاعر بزرگ، به عقل انسانی نسبت  
می دهد:

عقل حقیقت توخت نیک بتاخت  
عجز در راه او شناخت شناخت  
و خیام در نهایت به این عجز بشر  
اعتراف می کند:

کس مشکل اسرار ازل را نگشاد  
کس یک قدم از دایره بیرون نهاد  
چون بنگرم از مبتدی و از استاد  
عجز است به دست هر که از مادر زاد

دکتر «زرین کوب» در این مورد  
می نویسد: «وضع زمانه که هیچ چون و  
چرایی را تحمل نمی کند و با هیچ منطقی  
تطبیق نمی یابد، ناچار این اندیشه را برای  
صاحب نظر به وجود می آورد که عجز از  
فکر است و محیط و زمان عیب و نقصی  
ندارد. این جاست که فکر بر ضد خود به  
طغیان و عصیان می پردازد و در ارزش خود  
شک می کند.»<sup>۱۲</sup>

این شک به این صورت متجلی می شود  
که خود را در باغ و سبزه ی جهان شب‌نمی  
نبیند:

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر  
باغ طربت به سبزه آراسته گیر  
و آنگه بر آن سبزه دمی چون شب‌نم  
پنشسته و بامداد بر خاسته گیر  
و آن قدر ناچیز که از آمدن او گردون را

سودی نبود و از رفتنش هم خللی در جهان  
نخواهد بود.

از آمدنم نبود گردون را سود  
وز رفتن من جلال و جاهش نفزود  
و زهیچ کسی نیز دو گوشم نشنود  
کاوردن و بردن من از بهر چه بود؟

\*\*\*

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود  
بی نام زما و بی نشان خواهد بود  
زین بیش نبودیم و بند هیچ خلل  
زین پس که نباشیم همان خواهد بود

حال خیام معتقد است که «اسرار ازل

را نه تو دانی و نه من» و «کس را پس پرده  
قضا راه نشد» و حتی «کانان که مدبرند،  
سرگردانند» اگر نتیجه ی این تفکر این شود  
که خیام رفتن و آمدن خود و همه ی  
موجودات را بپذیرد و معتقد شود که بدین  
عالم نباید گرایید، این یک تفکر ناب  
عقلانی و عرفانی است:

بر چشم تو عالم ار چه می آرایند  
مگر ای بدان که عاقلان نگرایند  
بسیار چو تو روند و بسیار آیند  
برای نصیب خویش کت بر بایند

چنین تفکری هیچ وقت موجب نومیدی  
و پوچ انگاری نیست بلکه او را واقف به بی  
خبری خود می کند:

دانی که سپیده دم خروس سحری  
هر لحظه چرا همی کند نوحه گری؟  
یعنی که نمودند در آینه ی صبح  
کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

\*\*\*

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر  
پر باده ی لعل کن بلورین ساغر  
کاین یک دمه عاریت در این کنج فنا  
بسیار بجویی و نیایی دیگر

از نظر او دنیا دار فناست. «فیتز جرالده»  
در منظومه ی خود به نام «یک روز در  
زندگانی خیام» پیام های عرفانی خیام را به

## ۱-۲ - قناعت و رضای خیام

خیام تسلیم خصم نمی شود حتی اگر  
رستم زال باشد. منت حاتم طایی را هم  
نمی کشد.

تا در تن توست استخوان و رگ و پی  
از خانه ی تقدیر منه بیرون پی  
گردن منه ار خصم بود رستم زال  
منت کش ار دوست بود حاتم طی

او به حدّ خود قانع است و حتی بر  
سلطان نیز غبطه نمی خورد؛ چون عیش او  
از مملکت سلطانی هم خوش تر است.

گر دست دهد ز مغز گندم نانی  
از می کدویی، زگوسفندی رانی  
و آنگه من و تو نشسته در ویرانی  
عیشی بود آن نه حدّ هر سلطانی

\*\*\*

تنگی می لعل خواهم و دیوانی

سد رمقی باید و نصف نانی

و آنگه من و تو نشسته در ویرانی

خوش تر بود از مملکت سلطانی

«می لعل» خیام را فیتز جerald شراب  
آسمانی می داند:

و لاله برای جرعه ی روزانه از  
شراب آسمانی بامدادان از خاک به بالا  
نگران می شود تو نیز پرستنده وار تا  
آن زمان که آسمان تو را مانند  
یک جام تهی به خاک  
برگرداند، چنین

خوبی درک کرده و آن را به صورت  
ترجمه ی آزاد زیر، از یک رباعی بیان نموده  
است:

«چون خروس بانگ برداشت، آنان که  
برابر میکده ایستاده بودند، به فریاد گفتند:  
حالی در را بگشا، می دانی که ما برای ماندن  
چقدر کم وقت داریم و یک بار که رفته  
باشیم دیگر نمی توانیم بازگردیم.»<sup>۱۳</sup>  
خیام بر اساس همین تفکر است که  
مرتب توصیه می کند مبادا غصه ترا در کنار  
گیرد و اندوه محال روزگارت را نابود کند.

مگذار که غصه در کنارت گیرد

و اندوه محال روزگارت گیرد

مگذار کتاب و لب یار و لب کشت

زان پیش که خاک در کنارت گیرد

برخیز و مخور غم جهان گذران

بنشین و جهان به شادکامی گذران

در طبع جهان اگر وفایی بودی

نوبت به تو خود نیامدی از دگران

\*\*\*

زان پیش که غمهاش شبیخون آرند

فرمای بتا تا می گلگون آرند

تو ز نه ای؛ ای غافل نادان که تو را

در خاک نهند و باز بیرون آرند



کن . ۱۲

خیام روح را اصل انسان می داند . «تن خیمه ای است برای سلطان جان . در این خطه ی خاک اگر روح قادر باشد که خاک را به کناری پرتاب کرده و برهنه بر آسمان سواری کند ، آیا ننگ نخواهد بود که در تنگنای ناقص کننده ی این جسد گلین درنگ بورزد؟»<sup>۱۵</sup>

ای دل زغبار جسم اگر پاک شوی  
چون روح مجردی بر افلاک شوی  
عرش است نشیمن تو شرمت بادا  
کآیی و مقیم خطه ی خاک شوی

\*\*\*

خیام تنت به خیمه ای ماند راست  
جان سلطانی که منزلش دار بقاست  
فرآش ازل زبهر دیگر منزل  
نه خیمه بیفکند چو سلطان برخاست

### ۳-۱- توحید خیام

توحید خیام شناخت وحدت موجود در تمام کثرات عالم است و این که یکی است و باید در آن یکی گم شد؛ همان طور که حسین حلاج گم شد .

آن ماه که قابل صورهاست به ذات  
گاهی حیوان می شود و گاه نبات  
تاظن نبری که نیست گردد هیئات  
موصوف به ذات است اگر نیست صفات

\*\*\*

گه گشته نهان روی به کس ننمایی  
گه در صور کون و مکان پیدایی  
و این جلوه گری به خویشتن بنمایی  
خود عین عیانی و تویی بینایی

«اسیری لاهیجی» شاعر و عارف قرن نهم هجری ، این نظر توحیدی خیام را چنین بیان می کند :

آن خداوندی که در عرض وجود  
هر زمان خود را به نقشی وانمود

توحید خیام توحیدی است که عطار در

منطق الطیر ارائه می دهد :

تو منی یا من توام؟ چند از دویی؟

با توام من؟ یا تو من؟ یا من تویی؟

چو تو من باشی و من تو بر دوام

هر دو تن باشیم یک تن و السلام

تا دویی برجاست ، در شرکت بتافت

چون دویی برخاست توحیدت بتافت

تو در او گم گرد ، توحید این بود

گم شدن گم کن که تفرید این بود<sup>۱۶</sup>

همین توحید او را تسلیم محض

می کند . کاملاً به قضا و قدر الهی معتقد

است زیرا او را دانای مطلق می داند :

ای رفته به چوگان قضا همچون گو

چپ می رو و راست می رو و هیچ مگو

کان کس که تو را فکند اندر تک و پو

او داند و او داند و او داند و او

\*\*\*

بر لوح ، نشان بودنی ها بوده است

پیوسته قلم زینک و بد فرسوده است

در روز ازل هر آنچه بایست بداد

غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

\*\*\*

ای دل چو حقیقت جهان هست مجاز

چندین چه بری خواری از این رنج و نیاز؟

تن را به قضا سپار و با درد بساز

کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

\*\*\*

نیکی و بدی که در نهاد بشر است

شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عشق

چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

\*\*\*

این اعتقاد تا بدان جای می رسد که

خداوند حاکم مطلق است و یک ذره جهان

از حکم او خالی نیست و ما بندگانی بیش

نیستیم که اگر از این بنده گناهی هم سرزند ،

چون از او است ؛ نباید امید خود را از دست

دهد .

سازنده ی کار مرده و زنده تویی  
دارنده ی این چرخ پراکنده تویی  
من گرچه بدم ، خواجه ی این بنده تویی  
کس را چه گنه ، نه آفریننده تویی؟

\*\*\*

بر رهگذرم هزار جا دام نهی

گویی که : «بگیرمت ، اگر گام نهی»

یک ذره جهان زحکم تو خالی نیست

تو حکم کنی و عاصی ام نام نهی

\*\*\*

من بنده ی عاصی ام رضای تو کجاست؟

تاریک دلم نور و صفای تو کجاست؟

ما را تو بهشت اگر به طاعت بخشی

این مزد بود ، لطف و عطای تو کجاست؟

نظیر این برداشت و تفکر را در سخن

خواجه عبدالله انصاری ، عارف قرن پنجم

می بینیم که می گوید : «اگر کاسنی تلخ

است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم

است از دوستان است»

و بر اساس همین تفکر است که خیام

خداوند را توبه ده و عذرپذیر می شناسد و

از او تقاضای دستگیری می نماید .

ای واقف اسرار ضمیر همه کس

در حالت عجز دست گیر همه کس

یارب تو مرا توبه ده و عذرپذیر

ای توبه ده و عذرپذیر همه کس

### ۴-۱- فرجام انسان

جامی است که عقل آفرین می زندش

صد بوسه ز مهر برجبین می زندش

وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف

می سازد و باز بر زمین می زندش

\*\*\*

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و

کاست؟

گر نیک آمد ، شکستن از بهر چه بود؟

ور نیک نیامد این صور ، عیب که



یاران، به موافقت چو میعاد کنید  
خود را به جمال یکدگر شاد کنید،  
ساقی چو می مغانه بر کف گیرد  
بیچاره مرا هم به دعا یاد کنید

راست؟

\*\*\*

اجزای پیاله را که در هم پیوست  
بشکستن آن روانی دارد مست

چندین سروپای نازنین و رخ و دست

از مهر که پیوست و به کین که شکست؟

چرا کوزه گر دهر جام لطیف انسان را

آن طور آراسته می سازد و باز بر زمین می زند؟

کاری که حتی مست آن را روانی دارد. خیام

با طرح این سؤال ما را متوجه می کند که

بی شک نباید در پایان، فقط به شکل یک

مشت خاک بی صورت درآییم، بلکه انسان

چیزی است که تمام عمر اندیشه اش بوده

است و آرزو داشته تا بعد از مرگش نیز همان

باشد. برای همین است که خیام آرزو می کند

بعد از مرگ از گل و صراحی بسازند و حالی

که از باده پر شود، زنده می شود:

آن دم که نهال عمر من کنده شود

و اجزایم زیکدگر پراکنده شود

گر زآن که صراحی کنند از گل من

حالی که پر از باده شود زنده شود

\*\*\*

در پای اجل چو من سرافکنده شوم

و زیخ امید عمر برکنده شوم

زنهار گلم بجز صراحی مکنید

شاید که چو پر باده شوم زنده شوم

از معاصران «جبران خلیل جبران»<sup>۱۷</sup>

آفریدگار کتاب «پیامبر» نیز این چنین افکار

فلسفی خود را ابراز می دارد:

«و آن هنگام که سببی را دندان می زنید،

در دل با او بگوئید:

دانه های تو در تن من خواهد زیست و

غنچه های فردایت در دلم خواهند شکفت،

و بوی دلاویزت نفس من خواهد بود و ما با

هم همی فصل ها را به رامش خواهیم

نشست.

و در پاییز، گاه که انگورها را از

تاکستان هایتان برای چرخش گرد آورید،

در دل بگوئید: من نیز تاکستانی هستم و

میوه هایم برای چرخش گردآوری خواهد

شد و چون شراب تازه در خم های جاودانی

نگاه داشته خواهم شد.<sup>۱۸</sup>

خیام جاودانی و زنده است زیرا

اندیشه اش در رباعیات همچون شرابی جام

دل و یاد ما را پر کرده است.

یاران، چو به اتفاق دیدار کنید

باید که زدوست یاد بسیار کنید

چون باده ی خوش گوار نوشید به هم،

نوبت چو به ما رسد نگوئید

\*\*\*

پی نوشت

۱- نظمی تبریزی، علی، دوست سخنور،

انتشارات علمی، ۱۳۵۸، ص ۹۶

۲- فرهنگ معین، ج ۵ اعلام، رباعیات خیام

۳- Edward Fitz Gerald (۱۸۰۹-۱۸۸۳)

Edward B. Cowell

۵- فرزاد، مسعود، منظومه ی خیام وار فیتز

جرالد، شیراز، ۱۳۴۸، صص ۳-۴

۶- تمام رباعیات از منظومه ی خیام وار فیتز

جرالد، ترجمه ی مسعود فرزاد انتخاب شده

است.

۷- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحی،

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹، ص ۶۰۷

۸- جعفری، محمدتقی، تحلیل شخصیت

خیام، انتشارات کیهان، ۱۳۵۶، ص ۱۰۲

۹- اپیکور (Epicure) فیلسوف یونانی مؤسس

طریقه ی ابیقری ف ۲۷۰ یا ۲۷۲ ق. م.

۱۰- غرالحکم، ص ۲۳۶

۱۱- فرزاد، مسعود، همان منبع، ص ۱۲

۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، باکاروان حله،

انتشارات علمی، ۱۳۵۸، ص ۱۳۸

۱۳- فرزاد، مسعود، همان، ص ۹

۱۴- فرزاد، مسعود، همان، ص ۹

۱۵- همان، ص ۱۷

۱۶- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر،

تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات

الهام، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۲۴۵

۱۷- جبران خلیل جبران شاعر و نقاش لبنانی

(۱۸۸۳-۱۹۳۱)

۱۸- جبران خلیل جبران، پیامبر و باغ پیامبر،

برگرداننده دکتر جعفر مؤید شیرازی، مرکز نشر

دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲، ص ۲۰